

نظرات امام خمینی به عنوان یک فقیه مبارز با نگاه او به عنوان ولی فقیه به بهاییت یکسان نیست. هر چه به جایگاه ولایت فقیه نزدیک تر می شود، اهمیت قانون و حقوق عمومی در نگاهش بیش تر می شود

در دی ۵۷ نیز وقتی از او در مورد آزادی سیاسی و مذهبی یهودیان در ایران پس از پیروزی انقلاب سوال می کنند می گوید کسانی که مضر به حال مملکت هستند آزادی نخواهند داشت.^{۲۷} بعد در برابر اصرار سوال کننده تاکید می کند بهاییان آزادی برگزاری مراسم مذهبی نخواهند داشت.^{۲۸}

در چهار سال نخست پس از پیروزی انقلاب تقریباً هیچ صحبتی از او در این مورد نمی بینیم. تنها چیزهایی که موجود است یکی حکم ضبط اموال هژبریزدانی سرمایه دار بهایی است که کشور را ترک کرده، و دیگر فتوایی برای اعلام این که مصرف نوشابه های غیرالکلی که پیش از انقلاب تجارت انحصاری بهاییان بود پس از انقلاب اشکالی ندارد.

در سال ۱۳۶۲، پس از بازداشت چند نفر از بهاییان به جرم جاسوسی و اعلام نگرانی ریگان رییس جمهور ایالات متحده، امام خمینی در صحبتی می گوید اینها چند بهایی مظلوم که گوشه ای مشغول عبادت باشند نبوده اند. این ها به جرم بهاییت بازداشت نشده اند. حمایت آمریکا هم از اینان بی دلیل نیست. او باز بر حزب بودن بهاییت تاکید می کند.^{۲۹} در اسفند همان سال در دیدار با مسئولان تبلیغی کشور تاکید می کند که این دو حرف مدعای دشمنان ایران است که بهاییان در ایران هیچ آزادی ای ندارند و بهاییان بازداشت شده به خاطر بهاییگری بازداشت هستند.^{۳۰} پس از این نیز دیگر هیچ صحبت یا متنی از او در مورد بهاییت و بهاییان نمی یابیم.

به نظر من این دوره ها در این سابقه قابل تشخیص است:

۴. قبل از ۴۱

۴۱ تا ۴۹

۴۹ تا ۵۰

۵۰ تا ۲۲ بهمن ۵۷

۲۳ بهمن ۵۷ تا ۱۴ خرداد ۶۸

قبل از ۴۱ نشانه ای از حساسیت شدید نسبت به بهاییان نمی بینیم. هر چند می توان با قطعیت باور داشت که در همان زمان نیز بهاییان را کافر و نجس می دانسته است.

در ۴۱ تا ۴۹ نوعی پیوند که نمی دانیم ایدئولوژیک است یا استراتژیک، بین مواضع او و انجمن حجتیه می بینیم. او بهاییان را خطرناک، پنهان کار، عامل بیگانه و یک حزب می بیند.

۵۰ تا ۵۷ روند تکوین در نوعی از نگاه است که من آن را برخورد قاطع اما حداقلی نام

می دهم. او مسیر مبارزه خود را مبارزه با اسرائیل و شاه و آمریکا می داند اما دیگر بهاییان و بهاییت را در این مبارزه هدف عمده نمی کند. همچنین، ادامه صحبت سال ۴۳ یعنی پرهیز از درگیری فیزیکی را در رفتار او می بینیم.

از ۵۷ تا ۶۸ او صحبتی از آنان نمی کند. تنها یک بار در عکس العمل به ریگان چیزهایی می گوید که به نظر می رسد که او بهایی بودن افراد را برای بازداشت آنان کافی نمی داند و باز به نظر می رسد خلاف نگاه دی ۵۷ خود بهاییان را در ایران آزاد می داند.

می خواهم تاکید کنم که شاید نگاه او به عنوان یک فقیه مبارز با نگاه او به عنوان ولی فقیه یکسان نیست. هر چه به جایگاه ولایت فقیه نزدیک تر می شود، اهمیت قانون و حقوق عمومی در نگاهش بیش تر می شود. حتماً این شواهد تفسیرهای گوناگون دیگری را هم می پذیرند و ای بسا بعضی از آن تفسیرها مخالف این نگاه اما دقیق تر یا راهگشا تر باشند.

آنچه می خواهم بگویم تفاوت گفتار او با رفتار و گفتار کسانی است که ما به عنوان بهایی ستیز و خصوصاً به نام انجمن حجتیه می شناسیم. ستیزه جویی مستقیم، بهاییت را به عنوان دشمن - دشمن اصلی - در نظر گرفتن، و صرف بهاییت را جرم انگاری کردن از مشخصات این نگاه است.

این که نهایتاً حاکمیت در ایران کدام شیوه را در پیش گرفته است شاید چندان روشن نباشد. به نظر می رسد انبوه کارگزاران مرتبط با موضوع تفکیک روشنی بین این دو دیدگاه نمی شناخته اند و آن گونه که خود گمان می کرده اند موضع جمهوری اسلامی همان است رفتار می کرده اند و حتی قانون و آیین نامه وضع می کرده اند.

مقدمه نسبتاً مغفول پایانی نیز ساختار ویژه بهاییت است. گمان می کنم شما جز بهاییت هیچ آیینی که خود را یک دیانت بنامد و بیش از ۱۰۰ سال سابقه داشته باشد نمی یابید که شاخه های مختلف نداشته باشد و فرقه فرقه نشده باشد. بهاییت در دوره ای کوتاه شاهد ظهور فرقه هایی بوده، اما اکنون تنها در همین شاخه موجود خلاصه می شود. چرادر بهاییت فرقه وجود ندارد؟ به دلیل نهادی که بیت العدل الاعظم نام دارد. نهادی با اعضای مشخص و احکام کاملاً لازم الاجرا که هر کسی برای بهایی بودن هیچ چاره ای جز اطاعت از احکام و فرامین آن ندارد.

همین نهاد است که بهاییت را شبیه یک حزب یا سازمان سیاسی کرده است. دو شباهت بهاییت به نهادهای سیاسی یکی در ساختار بیت العدل است و دیگری در ماهیت سیاسی احکام صادره از سوی بیت العدل. اگر در بهاییان با جهت گیری های سیاسی، سازمان دهی برای اهدافی مانند گردآوری اطلاعات سری و تلاش برای نفوذ در سیاست، نظامی گری و اقتصاد مواجه هستیم، همه این ها محصول احکام و فرمان های بیت العدل است.

یک بهایی هم زمان هم پیرو یک آیین است و هم عضو یک گروه یا سازمان. گروه یا سازمانی که کمترین حضوری در روند اتخاذ تصمیم های آن ندارد و این تصمیم ها از بالا به او به عنوان محتوای آیین ابلاغ می شوند.

اکنون زمان پرداختن به ذی المقدمه است. اما ذی المقدمه بحثی است با جزئیات بسیار و نیازمند مشارکت طولانی افراد مختلف در بنیان ها و نیز جزئیات و فروع بحث. به همین دلیل، ترجیح می دهم نظرم را در مورد مسأله بهاییت در ایران معاصر و راه بررسی این مسأله به عنوان یک نظر خام مختصر، و تنها به عنوان یک آغاز بر بحث طرح کنم.

به عبارت دیگر، می خواهم روشن باشد که هر کس می تواند با بخش مقدمات این متن موافق یا مخالف باشد، بدون این که ملزم به موافقت با بخش دوم باشد. این الزام نداشتن، بیش از هر چیز البته زائیده عدم مشارکت در بحث است و پس از پرداختن دیگران به بحث بهتر می توان در مورد نتیجه گیری ها، و از جمله در مورد این نظر خام مختصر ارزیابی های پخته ای به دست آورد.

نظر شخصی من این است که اشتباه گرفتن ولایت فقیه (به همان معنی شرعی) با ولایت فقه، ولایت فقیهان، یا حتی ولایت متشرعان، در کنار نفوذ مسکوت و نهان و قوی دیدگاه های فرهنگی انجمن حجتیه در میان عوام و خواص و حتی در میان دشمنان سازمانی این انجمن، باعث شده است کارگزاران نظام جمهوری اسلامی و نیز شهروندان متدین و خصوصاً متشرعان شیعه از میان ساختار نهادی - سازمانی بهاییت و اشخاص بهایی به دومی توجه کنند و اولی را نادیده بگیرند. در حالی که اگر مشکلی هست، بیشتر مربوط به اولی است.

همچنین گمان می کنم که اشتباه گرفتن ولایت فقیه (از منظر قانون اساسی) با